



فرید سیاوش

چندی قبل دو مقاله که هر کدام دعوی نقد همدیگر را بر جبین حک داشته اند، در چشم‌مرس این قلم قرار گرفت. [مقاله اول](#) را جناب **یاسین بیدار** و [مقاله دوم](#) را جناب **مازیار رازی** بنگارش آراسته اند.

ظاهراً چنان معلوم میشود که مقاله بیدار برای تحلیل و تثبیت زمان جاری به نقد ماضی بر خاسته است. و چون بیدار به لحاظ فکری در فضای چپ مارکسیستی نفس کشیده است، مباحث عدیده را از منظر برداشت‌های خود مورد بررسی قرار داده است.

از دو مقاله رفیق و دوست عزیزم بیدار بر میآید که در برخی از موارد بحث‌های تیوریک دچار خلط مباحث است و در برخی از موارد دچار اشتباه. بحث روی سه جز مارکسیسم کلاسیک از تالیف کتاب "یادداشت‌های سیاسی اقتصادی" که نقدی بر هگل و اقتصاد بازار است تا "درباره مساله یهود" که نقد تز از خود بیگانگی هگلی و انعکاس فلسفی شده آن در مذهب است، همه آثار جوانی مارکس است که در 25 سالگی مارکس به نگارش در آمده است.

از آن زمان تا امروز هم در عرصه نقد مارکسیسم (منتقدین بورژوازی) هم در حوزه تکامل مارکسیسم (مثلاً: ساختارگرای فرانسه، مکتب انتقادی فرانکفورت) نمونه‌های از نقد و تکامل مارکسیسم است. امروزه نیز مشتاقان سرمایه داری گلوبال هزاران ورق را در مورد رد سه جزء مارکسیسم پی در پی به نگارش درآورده و در میاورند. برای من بسیار جالب است که آقای بیدار بر آنجایی از اقتصاد مارکسیسم انگشت گذاشته است که حتی بزرگترین فلاسفه لیبرال و نیو لیبرال آن را کشف بزرگ میدانند. (ارزش اضافی و بحران اقتصادی).

روشنگری گلاسکو دو عجبیه حوزه اقتصاد را به فضای روشنگری رها کرد (آدم اسمیت، داوید هیوم) این دو مولف در کتاب "ثروت ملل" و "تاریخ پول" در مورد انباشت، تاریخ و گردش سرمایه بحث‌های شکوهمندی را بوجود آوردند. و این مارکس بود که با استفاده از متون کلاسیک اقتصادی و به ادامه و تکامل آن به کشفیات عدیده، منجمله کشف ارزش اضافی دست یافت.

گروندریسه و کاپیتال و یادداشت های سیاسی اقتصادی، آثاری اند که بلحاظ اهمیت علمی و آکادمیک شان بیشتر از هر اثری در عالم مورد نقد و تکتیر قرار گرفته است، در همه پرسى که در سال 2001 در کشور های غربى صورت گرفت، **کاپیتال** بحث بزرگترین کتاب تاریخ بشرى راى آورد(بقول منصور حکمت در سیمینار اقتصادى مارچ 2001 لندن).

تاریخ باز خوانى آثار نشان داده است که هر بارى که جوامع سرمایه داری دچار بحران های اقتصادى شده است، منابع آکادمیک بورژواپى به کاپیتال و گروندریسه مراجعه کرده اند و در **بحران 2008** نیز تا هنوز هم دولت مداران غرب و هم اقتصاد دانان لیبرال و نیو لیبرال راه حل بحران را در مراجعه به کاپیتال میدانند.

آوردن این بحث ها برای آنست تا بگوئیم که بحث روى کشفیات اقتصادى مارکس صلاحیت بسیار بالایی علمی و آکادمیک میخواهد و گرنه میشد بسادگى به کتاب چند جلدی فیلسوف مارکسیست مجارى تبار انگلندی (**ستیوان میزاروش**) بنام "**فراسوی سرمایه**" بحث تازه ترین اثر، بیان کرد که کشف ارزش اضافى ماندگار ترین کشفى است که هرچه ما امروز در مورد گردش سرمایه مى گوئیم بی آنکه اعتراف کرده باشیم یا نکرده باشیم از همان تیورى ارزش اضافى آب مى خورد. میزاروش در فراسوی سرمایه به اتکای کشف ارزش اضافى مارکس به آن نکاتی اشاره دارد که دوست عزیزم بیدار آن را از مشاکل کشفیاتی به حساب میآورد مثلاً: مثال فوتبالیست... که در آن مورد این اصل را باید در نظر داشت که ارزش اضافى فقط در پروسه تولید مصداق میابد نه مبادله و بازار.

اشتباه دیگر مقاله نویس در این است که **مارکسیسم** را بعنوان یک **علم و مارکسیسم** را بعنوان ابزار **تطبیقى** مخلوط کرده است. **چپ روى گذشته حزب دموکراتیک خلق افغانستان مربوط به پراتیک میشود** و در این مورد درست است که دم زدن از تطبیق **سوسیالیسم** در کشور **پیشا فیودالی** کار **نادرست** بوده و نادرست خواهد بود و اما فراموش نکنیم که اگر یک حزبى بهترین اندیشه مثلاً دموکراسى را در افغانستان تطبیق نمیتواند و رسوا مى سازد به معنای غلط بودن فکر دموکراسى نیست .

من گمان میکنم که طرح تیوریک یک مساله را نباید با حوزه ای پراتیک مغالطه کرد. افغانستان در شرایط موجود (از اقتصادى تا...) نه تنها با سوسیالیسم (که در جامعه پیشرفته سرمایه داری قابل تطبیق است) که سوسیال دموکراسى و لیبرال دموکراسى و نیو لیبرال دموکراسى به شکل **هنجاری و نورماتیف** آن در اوضاع کنونى آنگونه که در روبا ها شکل مى گیرد تطبیق نمى گردد.

و دوستى که منتقد مقاله بیدار است یعنی **آقای مازیار رازى**(مارکسیست ایرانی)از موضع **تروتسکیسم** به بحث **تیوریک مارکسیستی** پرداخته و از موضع مارکسیسم به نقد **رفرمیسم و لیبرالیسم** پرداخته است. خوانش آقای رازى از مقاله اینست که نویسنده (بیدار) در نقد خود از گذشته حزب دموکراتیک خلق افغانستان دچار یاس و رفرمیسم است، و در تحلیل از اوضاع جاری دچار لیبرالیسم بورژواپى ...ا لخ.

حالا میخواهم خوانش خود را از موضع گیرى آقای رازى مختصراً بعرض برسانم.

1- بحث ایشان **انتزاعى** و در حوزه ای **کتابى** مطرح شده است.

2- در مورد جنبش چپ افغانستان به علت بی اطلاعی و کمبود دسترسى به اسناد به جای **تحلیل** به **صدور احکام عام** بسنده کرده است.

3- آقای رازى در مقابله با این مساله خود را به **کوچه حسن چپ** زده است که مارکس به توانایی جامعه صنعتى در بهبود وضعیت زندگى مادى مردم بسیار خوش بین بود. و در

مانیفست کمونیست هم، سرمایه داری به جای آنکه کاملاً محکوم شود، ستایش شده است.

4- وظیفه اساسی چپ افغانی را **ساختن حزب طبقه کارگر و رفتن به انقلاب سوسیالیستی** ارزیابی کرده است که این دو وظیفه بلحاظ حسن نیت و کمال مطلوب فقط در **حوزه ایده آل** زیبا نمایی میکند و لی در **حوزه عمل** به **حفر دریای خون** منجر می گردد.

5- آقای رازی باید توجه کند که "**هستی اجتماعی تعین کننده شعور اجتماعی است**" حالیکه چنین **شعوری** هر قدر زیبا باشد **تمنای کاذب** است.

6- تجربه بشری بیان میکند که مسیر تغییرات و تحولات بزرگ اجتماعی مستلزم **وفاق اجتماعیست** که این الزام متأسفانه سالهاست که در وطن من ویران گشته است.

7- همه ما میدانیم که "**وظیفه ما تغییر است نه تفسیر**" و اما دیربست که ما از بزنگاه **تفسیر (تاویل های چند صدا و شالوده شکن)** به زیر غلتیده ایم و هنوز هم به تفسیر و بازخوانی و به خویش آمدن نیازمندیم. و هنوز زود خواهد بود که **چپ** پیش از **تسویه** با **خود** و **شرایط و تیوری ها** به پای ساختن احزاب و انقلابات نوع جدا شده از هستی موجود، برخیزد.

من به این باورم که **ملت ها** در هر شرایطی راه خود را بسوی آزادی و خوشبختی خود باز میکنند و باز هم باور دارم که مردم افغانستان و خاصاً نسل منتقد و تازه به میدان آمده با استفاده از تجارب انقلابات چپ و دموکراتیک جهان در آمیزش با تجربه های خونین افغانستان، بی آنکه دچار یاس (که بلحاظ **روانشناسی** الزام محتوم است و با خوانش **لاکانی** من پنهان و چند پارچه ناخود آگاه، در تحتانی ترین لایه های خود، یاس را جدا از حوزه ای **نهیلیسم** و ضمیر یکپارچه **فرویدی** استقبال میکند) و درماندگی شود ناچار است تا خود را با تازه ترین افکار و نقد فرا افگنی ها که همانا گذر از خود و تکامل افکار کلاسیک است، تجهیز و بازسازی کند.

اینبار اگر با گذار سرسری از حوزه ای **تیوری** به قلمرو **عمل** پرتاب شویم، بار دیگر به **امید تسخیر ستاره گان**، جناب **رازی** را در **اسفل السافلین** ملاقات خواهیم کرد نه در **دامنه های خورشید**.

....به هر حال من خوشحالم که آقای رازی به نقد پرداخته است و چون از برخورد قلم ها جرقه برمی خیزد و جرقه ولو هرقدر کوچک باشد **یک وجب سیاهی را روشن خواهد ساخت**.